ویژگی‌های فرهنگ اشرافی از دیدگاه قرآن

محمد صدراللهی

مصرف‌گرایی در مقابل صرفه‌جویی و مصرف بهینه از مشکلات جوامع انسانی است؛ زیرا بسیاری از فرصت‌های تعالی فردی و جمعی را سلب می‌کند و با تخریب منابع و هرز دادن آن، اجازه رشد و بهره‌گیری درست از نعمت‌ها را نمی‌دهد.

در این میان برخی از گروه‌ها و طبقات اجتماعی به سبب موقعیت‌های ویژه‌ای که از آن برخوردارند، نوعی فرهنگ و آداب و رسوم را در پیش می‌گیرند که برای جامعه بسیار زیانبار و بحران‌آفرین است. اشرافیت به عنوان یک خصلت موردنظر است؛ زیرا داشتن ثروت و یا قدرت به خودی خود امری مذموم و ناپسند نیست، بلکه می‌توان گفت امری خنثی و یا حتی مثبت و ارزشی می‌باشد؛ از این روست که خداوند از ثروت و قدرت به عنوان نعمت‌هایی یاد می‌کند که به هر کس بخواهد می‌بخشد؛ اما آنچه ناپسند است، خصلت و نوعی هنجار خاص رفتاری است که در میان اهل قدرت یا ثروت پدید می‌آید. لذا قرآن به نقد خصلت‌های این طبقات و گروه‌های اجتماعی توجه خاصی مبذول می‌دارد و اشرافیت و اتراف‌گری را نقد می‌کند و به تحلیل بازتاب‌های رفتار و آثار و پیامدهای مادی و معنوی و نیز دنیوی و اخروی آن می‌پردازد.

بخش عمده‌ای از آیاتی که به مسئله قدرت و یا ثروت توجه کرده است، آیاتی هستند که به خصلت‌ها و هنجارهایی اشاره دارد که در این طبقه به شکل بارزی نمود پیدا می‌کند و می‌توان گفت که خصلت‌های طبقاتی می‌باشند که در دیگر طبقات یا یافت نمی‌شود و یا اگر یافت شود بسیار نادر و از روی تقلید و تشبه و تشبیه به این طبقات می‌باشد.

اشرافی‌گری، اتراف، تفاخر، اسراف، تبذیر، بی‌عدالتی، ظلم و تجاوز از حدود و حقوق عقلانی و شرعی و نیز فردی و اجتماعی، می‌تواند از رفتارها و خصایص طبقات ثروتمند و اهل قدرت باشد.

نویسنده در نوشتار زیر به برخی شاخصه‌های اشراف و فرهنگ اشرافی در قرآن اشاره کرده است.

***

اشرافیت، به منزله یک فرهنگ

اشراف جمع شریف به معنای بزرگ قدر و اصیل و پاک نژاد می‌باشد(لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه اشراف) و اشرافیت در کاربردهای کنونی جامعه به معنای روش و فرهنگی است که در یک طبقه خاص شکل می‌گیرد.

به سخن دیگر، هرچند که در کاربردهای قرآنی و اسلامی شریف بودن دارای بار مفهومی مثبت است و حتی سادات را به همین سبب شریف می‌نامند و در کشورهای عربی این واژه دلالت بر اصالت خاندان و بازگشت ریشه و تبار آنان به هاشم و پیامبر(ص) دارد؛ با این همه مفهوم خاصی مورد نظر می‌باشد که در آیات قرآن با اصطلاحات و واژگانی چون ترف و ملأ از آن سخن گفته شده است.

ملأ بودن هرچند به معنای حواشی قدرت می‌باشد که شامل ثروتمندان، نظامیان، اهل سیاست و مانند آن می‌شود، ولی پیش از آنکه یک طبقه مورد نظر باشد، بیشتر به یک فرهنگ توجه دارد.

به عبارت دیگر، هرچند در همه جوامع بشری، می‌توان طبقات و اقشار گوناگونی را یافت که در گذشته به شکل طبقات محدود و بسته، افراد و اشخاص در آن نمی‌توانستند از طبقه‌ای به طبقه‌ای دیگر جابه‌جا و منتقل شوند و در جوامع امروزی انتقال از هر طبقه‌ای به طبقه دیگر بسیار آسان می‌باشد، اما آنچه مراد و مقصود این نوشتار و اصطلاحات قرآنی است، فرهنگی است که در میان این گروه‌ها و طبقات اجتماعی نهادینه شده است.

بنابراین هنگامی که از ملأ یا اشراف سخن به میان می‌آید، مراد فرهنگ خاصی است که در یک طبقه نهادینه شده و عدم مراعات آن سنت‌ها و آداب به منزله خروج از قوانین و محدوده فرهنگ خاص است. از این‌رو اشرافیت به منزله یک فرهنگ دارای خصوصیات، آداب و رسومی خاص است که در طبقات دیگر نمی‌توان آن را یافت. اهل قدرت و ملأ نیز این‌گونه هستند

> **اشرافیت به منزله یک فرهنگ اجتماعی همواره با خصوصیاتی چون استکبار نسبت به دیگری، جاه‌طلبی و قدرت‌خواهی استبدادی، کفر و انکار حق، کوردلی و ناشنوایی نسبت به حق و حقیقت، غرور و تفاخر، فسق و فجور و افراط‌کاری در هر کاری همراه است.**

به‌گونه‌ای که قرآن برای آنان خصوصیات ویژه را ردیف می‌کند که اگر نگوییم همه آنها اما قریب به اتفاق آنها، اموری زشت، نابهنجار و ضداخلاقی و حقوقی می‌باشد. از جمله خصلت‌هایی که خداوند برای اشرافی‌گری یاد می‌کند می‌توان به واپس‌گرایی و ارتجاع (زخرف آیه ۲۳) تمسخر دیگران، آرزوهای واهی، بهانه‌جویی، شبهه‌افکنی، تکبر و استکبار(اعراف آیات ۷۳ تا ۷۶ و مؤمنون آیه ۳۱ و ۳۳) فسق و فجور (قصص آیه ۳۲) و خصلت‌های زشت و مذموم دیگر اشاره کرد که در قرآن برای اشراف آورده شده است.

اسراف و تبذیر، ویژگی اشراف

یکی از ویژگی‌های اشراف همانند اهل قدرت، زیاده‌روی و اسراف در امور است. این اسراف و زیاده‌روی اختصاص به امور اقتصادی و مالی ندارد، بلکه به سبب نوعی بینش و نگرش به هستی و خود، گرفتار اسراف و زیاده‌روی حتی در امور اعتقادی می‌شوند. از این‌رو بسیاری از آیات قرآن به اسراف آنان در حوزه اموری غیر از مسائل اقتصادی توجه می‌دهد.

نگرش اشراف نسبت به خود که برخاسته از نوعی استغنای ذاتی است آنان را به کفر، تکذیب پیامبران، (مؤمنون آیات ۶۴ و ۶۵)

انکار قیامت و رستاخیز و خود برتربینی می‌کشاند. این‌گونه است که برای دیگران ارزشی قائل نمی‌شوند، زیرا معیار ارزش‌گذاری آنها، ثروت و اشرافیت است.

بنابراین اگر کسی از آن برخوردار نباشد، نه‌تنها قابل تجلیل و احترام و تکریم نیست بلکه از دایره انسانیت نیز بیرون می‌رود.

چنین نگرشی نسبت به خود و هستی و دیگران موجب می‌شود که گرفتار هوی و هوس‌های بسیاری شوند و به جای عقل و سیره عقلایی و شریعت و قوانین آن، شهوت و هواهای نفسانی بر آنان حکومت کند و آنان خود را در بست در اختیار هوی و هوس بگذارند و تابع آن شوند.(مؤمنون آیات ۶۴ و ۷۱)

خداوند در آیات ۱۰ و ۱۲ و ۱۴ سوره قلم در تصویری که از اشرافیت و اشرافی‌گری ارائه می‌دهد می‌فرماید که آنها انسان‌های عیب‌جو هستند و نسبت به هر کس و هرچیزی می‌کوشند تا عیب و نقصی را بیابند و به رخ آنان بکشند. سخن‌چینی و حرف و حدیث این را به دیگری رساندن به قصد افساد و فتنه‌جویی امری است که در میان آنها رواج دارد. خود نه‌تنها اهل کار خیر نیستند و به این‌گونه کارها اقدام نمی‌کنند بلکه دیگران را نیز از انجام کار خیر و نیک باز می‌دارند. نسبت به حقوق دیگران متجاوز هستند و به حق و حقوق خویش بسنده نمی‌کنند. همه این‌گونه رفتارها از آن‌روست که خود را صاحب ثروت و مال می‌پندارند و به نوعی استغنا دچار هستند.(همچنین نگاه کنید به آیات سوره لمزه)

ثروت زیاد آنان را تنبل می‌کند و به شب زنده بیداری‌های مستانه می‌کشاند. این‌گونه است که روزها می‌خوابند و شب‌ها در پی عیش و عشرت می‌روند. شب‌نشینی‌های آنان همراه با بیهودگی و بیهوده‌گویی می‌باشد. از شکم‌پری و عیاشی زیاد به هذیان‌گویی رو می‌آورند و در بزم‌های شبانه خویش از هیچ زشتی و نابکاری پرهیز نمی‌کنند و به تمسخر دیگران و حق و حقیقت می‌پردازند.(مؤمنون آیات ۶۴ تا ۶۷)

> **خداوند در آیه ۲۸ سوره کهف به خصلت زشت و زننده دیگری از طبقه اجتماعی اشراف و فرهنگ باطل و نادرست آنان اشاره می‌کند و می‌فرماید که اشراف، انسان‌هایی افراطی و اسرافکارند. افراط در کارهای آنان به شکل یک فرهنگ خودنمایی می‌کند و هرگز کاری را براساس اصول عقلایی انجام نمی‌دهند و در مدار اعتدال و میانه‌روی نمی‌چرخند.**

خداوند در آیه ۲۸ سوره کهف به خصلت زشت و زننده دیگری از طبقه اجتماعی اشراف و فرهنگ باطل و نادرست آنان اشاره می‌کند و می‌فرماید که اشراف، انسان‌هایی افراطی و اسرافکارند. افراط در کارهای آنان به شکل یک فرهنگ خودنمایی می‌کند و هرگز کاری را براساس اصول عقلایی انجام نمی‌دهند و در مدار اعتدال و میانه‌روی نمی‌چرخند.

از آنجا که خود اهل تجاوز و ظلم و تعدی و افساد هستند(اعراف آیه ۱۰۳) درصدد برمی‌آیند که فرهنگ ضدانسانی خویش را ترویج کرده و گسترش دهند تا به این وسیله بتوانند به استثمار و بهره‌کشی دیگران بپردازند و برای خود حریم امنیت را فراهم آورند. خداوند در آیه ۸۸ سوره یونس یکی از مهم‌ترین خصلت‌های اشرافیت که در حوزه قدرت قرار دارند، گمراه کردن دیگر انسان‌ها می‌شمارد. آنان با مال و قدرت خویش می‌کوشند تا دیگران را گمراه سازند و زندگی دنیوی را بر زندگی اخروی ترجیح دهند و دیگران را از حق و حقیقت غافل کنند.

خداوند در تحلیل خصلت‌ها و خصوصیات دیگر این طبقه اجتماعی که دارای فرهنگ ضدانسانی می‌باشند، به فسق و انحراف اخلاقی آنها اشاره می‌کند و می‌فرماید که اینان گروهی فاسقند که می‌کوشند تا به هر طریقی شده از ظهور حق و حقیقت جلوگیری کنند و اجازه ندهند تا مردم حقیقت را آن‌طور که هست درک کنند؛ زیرا درک حقیقت به معنای مخالفت با فرهنگ ضدانسانی آنان است.

اشرافیت به منزله یک فرهنگ اجتماعی همواره با خصوصیاتی چون استکبار نسبت به دیگری(اعراف ایه ۵۷)، جاه‌طلبی و قدرت‌خواهی استبدادی(بقره آیات ۲۴۶ و ۲۴۷ و اعراف آیه ۸۸)، کفر و انکار حق (اعراف آیات ۶۶ تا ۹۰ و هود آیه ۲۷ و مؤمنون آیات ۲۴ و ۳۳) کوردلی و ناشنوایی نسبت به حق و حقیقت (اعراف آیات ۵۹ تا ۶۴)، غرور و تفاخر(کهف آیات ۳۲ تا ۳۴)، فسق و فجور (اسراء آیه ۱۶) و افراط‌کاری در هر کاری همراه است.(کهف آیه ۲۸) این‌گونه است که می‌توان گفت که اصل در رفتارها و کارهای اشرافیت همان افسادگری است (اعراف ایه ۱۰۳) به گونه‌ای که کاری را به صلاح خود و خلق انجام نمی‌دهند و به سوی خیر و نیکی گرایش ندارند.

بنابراین می‌توان گفت که تبذیر و ریخت‌وپاش و اسراف و زیاده‌روی در جنبه‌های منفی و افسادآمیز رویه‌های آنها شده و فرهنگشان گرایش به مصرف‌گرایی افراطی و افسادی است و اجازه نمی‌دهند تا ثروت و قدرت و دیگر نعمت‌های الهی به درستی مصرف و به کار برده شود.

چراغ راه

اسراف یعنی خروج از اعتدال

قال الامام الصادق(ع): اعلم ان لکل شیء حدا، فان جاوزه کان سرفا».

امام صادق(ع) فرمود: بدان که هر چیزی حد و اندازه‌ای دارد که اگر از آن بگذرد، اسراف و زیاده‌روی است.[1]

۱- نزهه الناظر، ص ۱۷۸، ح ۵۴

حکایت خوبان

اسراف و برخی مصادیق آن

پیامبر اکرم(ص) از کنار مردی که در حال وضو گرفتن بود می‌گذشت که دید آن شخص در وضویش اسراف کرده و آب بسیاری مصرف می‌کند. حضرت فرمود: اسراف نکن! آن مرد گفت: ای پیامبر خدا! آیا در وضو هم اسراف هست؟ پیامبر(ص) فرمود: آری در همه چیز اسراف هست.[1] امام صادق(ع) می‌فرماید: «میانه‌روی کاری است که خداوند آن را دوست می‌دارد و اسراف را ناخوش می‌دارد. حتی دورانداختن هسته‌ی خرما یا میوه) را، زیرا آن نیز به کاری می‌آید، حتی دور ریختن زیادی نوشیدنی‌ات را[2] شخصی به نام سلیمان ابن صالح از امام صادق(ع) پرسید: کمترین درجه اسراف چیست؟ حضرت در پاسخ فرمود: «کمترین اندازه اسراف، این است که لباس میهمانی‌ات را لباس خانه قرار دهی و ته‌مانده ظرفت را دور بریزی، و خرما بخوری و هسته‌هایش را این طرف و آن طرف پرت کنی.»[3]

۱- کنزالعمال، متقی هندی، ج ۹، ص ۴۷۴، ص ۲۷۰۲۷
۲- الکافی، ج ۴، ص ۵۲، ح ۲
۳- همان، ص ۵۶، ح ۱۰

پرسش و پاسخ

مبانی اصلاح الگوی مصرف

پرسش:

از منظر آموزه‌های وحیانی اسلام آیا اصلاح الگوی رفتاری مصرف مخاطبان با اوامر و دستورات حاکمان و کارگزاران محقق می‌شود یا اینکه ابتدا باید مبانی این اصلاح الگوی رفتاری تبیین و مورد پذیرش قرار گیرد تا مخاطب با اعتقاد و باور به بهینه‌سازی الگوهای رفتاری تحت هر شرایطی رفتار عاقلانه و خداپسندانه خود را انجام دهد؟

پاسخ:

اهمیت اصلاح الگوی مصرف

یکی از پایه‌های اصلی توسعه اقتصادی، اصلاح الگوی مصرف است. افزایش درآمد سرانه ملی بدون این اقدام اساسی نمی‌تواند نقش مؤثری در توسعه پایدار ایفا نماید. زیرا الگوی مصرف اصلاح نگردد، مصرف بی‌رویه موجب تباهی منابع قابل سرمایه‌گذاری می‌شود و زمینه رشد اقتصادی و رفاه جامعه در بلندمدت از بین می‌رود. همچنین امکان مشارکت در هزینه‌های عمومی و بهبود توزیع درآمد فراهم نمی‌شود. از طرفی نیازهای مادی انسان حد و اندازه مشخصی ندارد و هرچقدر به او بدهند باز هم مطالبات بیشتری را طلب می‌کند. از این جهت موضوع اصلاح الگوی مصرف در نظام اسلامی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و لازم است ابتدا مبانی آن در میان مخاطبان تبیین و مورد پذیرش قرار گیرد. البته ناگفته نماند که اصلاح الگوی مصرف یک مسئله اقتصادی و مادی شامل آب و برق و... نیست بلکه ابعاد فرهنگی و اجتماعی نیز دارد. اصلاح الگوی مصرف می‌تواند به خودسازی انسان و مهار تمایلات غریزی او مانند: خودخواهی، حرص، طمع و تجمل‌گرایی و رفاه‌زدگی و... کمک کند و با ریاضت اختیاری و اعتقادی موجبات شکوفایی و ارتقای معنوی انسان را نیز فراهم آورد.

مفهوم الگو

واژه الگو به معنای معیار، نمونه و سرمشق است. بنابراین مقصود از عنوان الگوی مصرف از نگاه آموزه‌های وحیانی و قرآن و حدیث ارائه معیارها، بایدها و نبایدهایی است که برای اصلاح شیوه مصرف در جامعه اسلامی در قرآن و سخنان پیشوایان اسلام آمده است. لذا در اینجا به نحو اجمال به این مبانی ذیلاً می‌پردازیم.

۱- مبانی عقلی

رفاه و توسعه اقتصادی پایدار جامعه، راهی جز اصلاح الگوی مصرف ندارد. زیرا اگر الگوی مصرف اصلاح نشود، مصرف بی‌رویه، موجب تباهی منابع سرمایه‌گذاری و مانع مشارکت همگان در هزینه‌های عمومی و بهبود توزیع درآمد می‌شود و بدون منابع سرمایه‌گذاری و مشارکت همگانی، توسعه همه‌جانبه و پایدار امکان‌پذیر نیست. از این رو در روایتی از امام صادق(ع) میانه‌روی که از لوازم اصلاح الگوی مصرف است، از سپاهیان عقل و مصرف بی‌رویه و اسراف و تبذیر از سپاهیان جهل شمرده شده است.(تحف‌العقول، ص۴۰۲) همچنین در روایتی از امام علی(ع) آمده است: «العقل انک تقتصد فلاتسرف» خردمندی این است که میانه‌روی کنی و اسراف نکنی.(غررالحکم، ح۲۱۳۰) بنابراین اگر هیچ دلیل شرعی و نقلی هم برای اثبات ضرورت اصلاح الگوی مصرف نداشته باشیم، مقتضای عقل و تدبیر برای رسیدن به توسعه و رفاه پایدار، وجوب اصلاح الگوی مصرف و اجتناب از مصرف بی‌رویه را ایجاب می‌کند.

۲- مبانی دینی

از منظر آموزه‌های وحیانی اسلام، ضرورت اصلاح الگوی مصرف، لااقل سه مبنای محکم اعتقادی و اخلاقی دارد:

الف) اعتقاد به مالکیت مطلق خدا

باور داشتن به این اعتقاد که مالکیت انسان، اساساً اعتباری و در طول مالکیت حقیقی آفریدگار هستی است، تعدیل‌کننده انسان است. این باور بدین معنا است که انسان اجازه ندارد اموال در اختیارش را هرگونه که بخواهد مصرف کند. لذا امام صادق(ع) می‌فرماید: «اموال از آن خداست و آنها را نزد آفریدگان خویش امانت نهاده است و فرمان‌شان داده که از آن، با میانه‌روی بخورند و با میانه‌روی بنوشند و با میانه‌روی بپوشند و با میانه‌روی ازدواج کنند و با میانه‌روی، وسیله سواری بخرند و سوار شوند و بیش از آن را به مؤمنان نیازمند ببخشند. هرکه از این حد (اعتدال و میانه‌روی) فراتر رود، آنچه از آن مال می‌خورد حرام است و آنچه می‌نوشد، حرام و آنچه می‌پوشد، حرام و آنچه به وسیله آن مال ازدواج می‌کند، حرام و آنچه سوار می‌شود، حرام است.(بحارالانوار، ج۱۰۳، ص ۱۶، ح۷۴)

ب) اعتقاد به برادری دینی

از منظر قرآن همه اهل ایمان برادر یکدیگرند «انما المؤمنون اخوه» (حجرات- ۱۰). همچنین پیوند برادری اهل ایمان از نگاه روایات آن‌قدر قوی است که احاد جامعه همانند اعضای یک پیکر انسان هستند. امام صادق(ع) می‌فرماید: «مؤمن برادر مؤمن است و همانند یک پیکرند که اگر عضوی از آن به درد آید، سایر اعضایش نیز آن درد را در خود، احساس می‌کنند. روح آن دو مؤمن از یک روح است. پیوند روح مؤمن به روح خداوند، بیشتر از پیوند پرتو خورشید به خورشید است.(الکافی، ج۲، ص۱۶۶، ح۴) این باور ایجاب می‌نماید که در جامعه اسلامی، توسعه و رفاه پایدار باید به صورت متعادل در میان آحاد مردم تقسیم گردد و همه مردم از آن برخوردار گردند.

ج) تلازم تکامل معنوی و کنترل لذت‌های مادی

در روایتی امام علی(ع) می‌فرماید: «دوای نفس، باز ایستادن از هوس است و منع نمودن از لذت‌های دنیا»(غررالحکم، ح۵۱۵۳)، در مقابل لذت‌گرایی و زیاده‌روی در مصرف قرار دارد که موجب انحطاط معنوی و مانع کمالات نفسانی است. بر این اساس کنترل خواسته‌های مادی و تعدیل آنها به منظور تکامل معنوی، لازم و ضروری است.

سلوک عارفانه

لزوم استفاده بهینه از اموال

پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «هر کس ساختمانی بیش از اندازه نیازش بسازد، روز قیامت بر او سنگینی خواهد کرد.»[1] همچنین امام علی(ع) می‌فرماید: «هر کس از شما که مالی دارد، از فساد برحذر باشد که هر آینه اگر بخشیدن آن مال نابجا باشد، ریخت و پاش و اسراف است و هرچند نام وی را در میان مردم برمی‌کشد، وی را نزد خدا فرو می‌آورد. هیچ‌کس نیست که مالش را نابجا و برای غیر شایستگان صرف کند، جز آنکه خداوند، سپاس ایشان را از وی دریغ دارد و دوستی جز او در دلشان افتد.»[2]

۱- کنزالعمال، متقی هندی، ج ۱۵، ص ۴۰۶، ح ۴۱۵۸۵
۲- الکافی، ج ۴، ص ۳۱، ح ۳

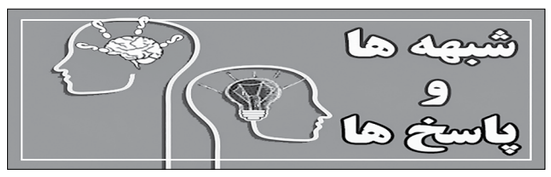

اعتماد به نفس داشته باشیم یا توکل کنیم؟

شبهه: به ما سفارش می‌کنند اعتمادبه‌نفس داشته باشیم و از طرفی هم بزرگان توصیه می‌کنند اعتماد و توکل، فقط به خداوند باشد! به نظرتان چه باید کرد؟ و کدام یک را باید انتخاب کرد؟

پاسخ: در فرهنگ اسلامی هم به توکل به خدا تأکید فراوان شده است و هم به خودباوری و داشتن اعتمادبه‌نفس؛ برای فهم درست چگونگی جمع بین این دو، توجه به چند نکته لازم هست.

معنای اعتمادبه‌نفس

اعتمادبه‌نفس چنان‌که مشهور است، به معنی خودباوری هست، به این معنی که انسان به جایگاه ارزشمند خود در عالم و توانایی‌ها و امکاناتی که برای حل مشکلات و رسیدن به اهداف خود در اختیار دارد، ایمان داشته باشد.

جایگاه و ظرفیت‌های انسان در عالم خلقت

با مرور آیات و روایات مربوط به خلقت و جایگاه انسان در عالم به این نتیجه می‌رسیم که انسان در این عالم جایگاه بسیار ویژه و ممتازی دارد و خداوند متعال استعدادها و ظرفیت‌های فوق‌العاده و بسیاری در او به ودیعه نهاده است؛ تا جایی که در او ظرفیت خلیفه خدا شدن هست؛ چنان‌که در قرآن کریم در مورد او فرمود: «همانا من اراده کرده‌ام که جانشینی برای خود در زمین قرار دهم»[1]؛ «ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم.»[2]؛ «و آنها را بر بسیاری از آنچه خلق کرده‌ایم برتری بخشیدیم.»[3]؛ «هر آنچه در زمین و آسمان هستند در اختیار شما قرار دادیم.»[4]

پس اعتمادبه‌نفس یعنی شناخت و باور این‌همه ظرفیت و توانایی و استعدادی که خداوند به انسان از روی لطف و محبت عنایت کرده است.

معنای توکل

مرحوم علامه طباطبائی در مورد تعریف توکل چنین می گوید: «معنای توکل این است که بنده، پروردگار خود را وکیل خود بداند و او را همه‌کاره و مدبر امور خود بداند، به این معنا از تمسک به اسبابی که از سببیت آنها آگاهی دارد - و یکی از آنها خود اوست - که علتی است ناقص، دست برداشته و به سبب حقیقی که تمامی اسباب به او منتهی می‌گردد تمسک بجوید.»[5] خلاصه آنکه توکل بر خدا کردن یعنی در جمیع حالات و مشکلات و نیازها تکیه و اعتماد و امید بستن به خداوند متعال و قدرت و لطف بی‌نهایتش.

اعتمادبه‌نفس در آیات و روایات

در برخی از روایات و تعابیر دینی از اعتماد به غیر خدا ازجمله اعتمادبه‌نفس داشتن نهی و مذمت شده است؛ مانند روایت نبی اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وآله) که فرمود: «لا تَتَّکِل إلی غَیرِ اللهِ فَیَکِلَکَ اللهُ إلَیهِ؛ به کسی غیر از خدا تکیه نکن که خداوند تو را به همو وامی‌گذارد.»[6] یا روایتی که از حضرت علی(ع) نقل شده است که فرمود: «اَلثِّقَةُ بِالنَّفسِ مِن أوثَقِ فُرَصِ الشَّیطانِ؛ اطمینان به خود، از مطمئن‌ترین فرصت‌ها برای شیطان است.»[7] از طرفی برخی تعابیر در منابع دینی مشاهده می‌شود که درصدد القای اعتمادبه‌نفس و تقویت آن در وجود انسان است مانند این آیه شریفه که می‌فرماید: «و سست نشوید و غمگین نگردید، درحالی‌که شما برترید اگر مؤمن باشید.»[8]

این آیه شریفه به انسان گوشزد می‌کند که در مواجهه با مشکلات، ازجمله دشمنان، با وجود برتری‌ها و توانایی‌هایی که خدا به او داده است نباید سستی و ترس به خود راه دهد و می‌باید به آنها ایمان و باور داشته و اعتمادبه‌نفس داشته باشد.

چگونگی جمع بین اعتمادبه‌نفس و توکل

انسان دو نوع اعتمادبه‌نفس می‌تواند داشته باشد؛ یکی اینکه هر چه دارد را از خودش بداند و فراموش کند که اصل خلقت و توانایی‌ها و ظرفیت‌هایی که به آنها ایمان و باور دارد را خدا به او داده است، این نوع اعتمادبه‌نفس همان اعتمادبه‌نفس مشرکانه و مغرورانه و شیطانی است؛ اما اگر عظمت خلقت خود و جایگاه ممتاز خود در عالم خلقت و مقام خلیفةاللهی خود و توانایی‌های فراوانی که دارد را شناخت و باور کرد و فهمید که همه اینها را خدا به او داده است که هر لحظه هم اراده کند می‌تواند از او بگیرد، این نوع اعتمادبه‌نفس، اعتمادبه‌نفس توحیدی و الهی و موحدانه است که با توکل و اعتماد بر خدا هیچ منافاتی ندارد؛ چراکه انسان مؤمن می‌داند، معدن و سرچشمه بی‌نهایت توانایی‌ها و دارایی‌هایی که او دارد، در نزد خداست چنان‌که در قرآن کریم فرمود: «و هیچ‌چیز نیست، مگر آنکه خزاین آن نزد ماست؛ ولی ما جز به اندازه معیّنی آن را نازل نمی‌کنیم.»[9]

> **انسان دو نوع اعتمادبه‌نفس می‌تواند داشته باشد؛ یکی اینکه هر چه دارد را از خودش بداند و فراموش کند که اصل خلقت و توانایی‌ها و ظرفیت‌هایی که به آنها ایمان و باور دارد را خدا به او داده است، این نوع اعتمادبه‌نفس همان اعتمادبه‌نفس مشرکانه و مغرورانه و شیطانی است؛ اما اگر عظمت خلقت خود و جایگاه ممتاز خود در عالم خلقت و مقام خلیفةاللهی خود و توانایی‌های فراوانی که دارد را شناخت و باور کرد و فهمید که همه اینها را خدا به او داده است که هر لحظه هم اراده کند می‌تواند از او بگیرد، این نوع اعتمادبه‌نفس، اعتمادبه‌نفس توحیدی و الهی و موحدانه است که با توکل و اعتماد بر خدا هیچ منافاتی ندارد.**

پس عاقلانه آن است که انسان به آن معدن بی‌نهایت، توکل و توجه کند نه به قدرت و توانایی محدود خود. «به‌عبارت دیگر اگر انسان می‌خواهد با تکیه و اعتمادبه‌نفس مصطلح امروز و بر اساس اراده و پشتکار و همت، دست به کاری کوچک یا بزرگ بزند اشکالی ندارد اما باید با این نگرش و بینش باشد که همه این همت و اراده و پشتکار و اقدام او با اذن و قدرت خداوند صورت می‌پذیرد؛ درست مانند کسی که می‌گوید من در خانه خود هر وقت بخواهم با تکیه بر همت و اراده خود و با حرکت به سوی کلید برق، چراغ منزل را روشن کنم، اما او درعین‌حال می‌داند که همه این اراده و حرکت و اقدام او در روشن کردن چراغ برق وابسته و منوط به اراده و خواست اداره برق منطقه است که آن، این قدرت و توانایی را به خانه او منتقل کرده و این شخص اکنون با توانایی ذاتی خود اقدام به استفاده از برق می‌کند.»[10] پس اعتمادبه‌نفس صحیح این است که انسان به توانایی‌ها و ظرفیت‌های خود باور داشته باشد؛ درعین‌حال متوجه باشد که اینها را خدا به او داده است و تکیه‌گاه و اعتمادش در اصل به خدا که معدن همه توانایی‌ها و قدرت‌هاست باشد نه به توانایی محدود خود؛ اینجاست که هم می‌توان اعتمادبه‌نفس داشت و هم توکل بر خدا؛ پس توکل می‌تواند منشأ و سرچشمه اعتمادبه‌نفس باشد. چنان‌که حضرت علی(ع) فرمود: « أصلُ قُوّهِ القَلبِ التَّوکُّلُ عَلَی اللهِ؛ منشأ قوّت قلب، توکّل به خداست.»[11]

علامه طباطبائی در این زمینه بیان عالمانه‌ای دارد که به فهم این معنی کمک می‌کند: «بنابراین رشد فکری آن است که وقتی انسان امری را اراده می‌کند و به‌منظور رسیدن به آن، متوسل به اسباب عادی‌ای که در دسترس اوست [ازجمله توانایی‌های خودش] می‌شود درعین‌حال چنین معتقد باشد که تنها سببی که مستقل به تدبیر امور است خدای سبحان است و استقلال و اصالت را از خودش و از اسبابی که در طریق رسیدن به آن امر به‌کار بسته نفی نموده، بر خدا توکل و اعتماد کند. پس معنای توکل این نیست که انسان نسبت امور را به خودش و یا به اسباب، قطع و یا انکار کند، بلکه معنایش این است که خود و اسباب را مستقل در تأثیر ندانسته و معتقد باشد که استقلال و اصالت منحصراً از آن خدای سبحان است و درعین‌حال سببیت غیرمستقل را برای خود و برای اسباب قائل باشد.»[12]

> **اعتمادبه‌نفس صحیح این است که انسان به توانایی‌ها و ظرفیت‌های خود باور داشته باشد؛ درعین‌حال متوجه باشد که اینها را خدا به او داده است و تکیه‌گاه و اعتمادش در اصل به خدا که معدن همه توانایی‌ها و قدرت‌هاست باشد نه به توانایی محدود خود؛ اینجاست که هم می‌توان اعتمادبه‌نفس داشت و هم توکل بر خدا.**

روشی دیگر برای جمع بین توکل و اعتمادبه‌نفس

موارد استعمال اعتمادبه‌نفس و توکل جدا و متفاوت بوده و این دو باهم تعارض ندارند؛ چون‌که موطن و جایگاه استفاده و توجه به اعتمادبه‌نفس در مواردی است که انسان در حال رقابت با دیگران و مشکلات است که نباید احساس ترس و ضعف کند، بلکه باید به توانایی‌هایی که خدا در وجود او نهاده است اعتماد و باور داشته باشد و بداند او هم می‌تواند بر رقبا و مشکلات فائق آید؛ ولی در مواجهه با خدا اصلاً اعتمادبه‌نفس معنا ندارد و نوعی شرک است؛ یعنی در دوراهی اعتماد به خود یا به قدرت خدا، نباید به خود و توانایی‌های خود تکیه کند؛ بلکه باید بداند آنچه دارد را هم خدا به او داده و هر آن ممکن است از او بگیرد و او نسبت به حضرت حق فقیر محض است.

نتیجه:

در فرهنگ اسلامی، هم به توکل بر خدا و هم به اعتمادبه‌نفس سفارش شده است. اعتمادبه‌نفس یعنی شناخت و باور به ظرفیت‌ها و توانایی‌هایی که خدا در وجود انسان قرار داده و نیز توجه به جایگاه ویژه او در عالم. توکل یعنی تکیه قلبی به خدا به عنوان منبع اصلی همه قدرت‌ها و اسباب. اعتمادبه‌نفس دو نوع است: مشرکانه (منسوب به خود و جدا از خدا) و توحیدی (باور به توانائی‌ها در کنار وابستگی کامل به خدا). نوع صحیح، اعتمادبه‌نفس توحیدی است که با توکل سازگار است و حتی آن را تقویت می‌کند.

آیات و روایات نیز هر دو جهت را تأیید کرده‌اند. در عمل، توکل به معنای ترک اسباب نیست، بلکه باید تلاش و بهره‌گیری از توانایی‌ها همراه با اعتماد به خدا باشد. اعتمادبه‌نفس مشرکانه موجب تکبر و محرومیت از لطف الهی می‌شود، اما اعتمادبه‌نفس توحیدی، قدرت و آرامش را دوچندان کرده و مشمول مددهای الهی می‌شود.

منابع مطالعاتی:

۱. کتاب اعتمادبه‌نفس نردبان ترقی، نویسنده: صدیقه نبوی‌زاده.
۲. کتاب قرآن و اعتمادبه‌نفس، نویسنده ناصر درویشی.
۳. کتاب معجزه توکل، نویسنده زیبا دادگستر.

پی‌نوشت‌ها:

۱. بقره، آیه ۳۰. ۲. اسراء: آیه ۷۰. ۳. اسراء: آیه ۷۰. ۴. جاثیه، آیه ۱۳. ۵. طباطبایی، سید محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، دفتر انتشارات اسلامی- ایران- قم، چاپ: ۵، ۱۳۷۴ ه.ش، ج ۹، ص ۵۶۲. ۶. نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل، تحقیق: مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام، ۲۷ جلد، قم، مؤسسه آل البیت، اول، ۱۴۰۸ ق، ج۱۱، ص ۲۱۷. ۷. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی (۵۵۰ ق)، غررالحکم، تحقیق و تصحیح: سید مهدی رجایی، قم، دارالکتاب الاسلامی، دوم، ۱۴۲۰ ق، ص ۷۸. ۸. آل‌عمران، آیه ۱۳۹. ۹. حجر: آیه ۲۱. ۱۰. پایگاه اطلاع‌رسانی عرفان https://erfan.ir/farsi/۱۵۴۲۱ html ۱۱. غررالحکم، تحقیق و تصحیح: سید مهدی رجایی، قم، دارالکتاب الاسلامی، دوم، ۱۴۲۰ ق، ص ۱۹۸. ۱۲. طباطبایی، سید محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، دفتر انتشارات اسلامی - ایران- قم، چاپ: ۵، ۱۳۷۴ ه.ش، ج ۱۱، ص ۲۹۷.

سید حبیب حسینی رنانی

فحاشی به دوست و دشمن؛ روا یا ناروا؟

فحش و ناسزاگویی از جمله گناهانی است که برای زبان بیان شده است. در آموزه‌های اسلام، از فحاشی و ناسزاگفتن به دیگران نهی شده و و ناسزادهنده به شدت مذمت گردیده است. هر اندازه انسان از فطرت پاک انسانی خویش دور شود، ادبیاتش به فحاشی نزدیک می‌گردد.

مفهوم‌شناسی دشنام و فحش

«سَبّ در لغت به معنای شتم و دشنام و توصیف دیگری است به آنچه نقص و خواری او باشد.»[1] زمانی که انسان در ادبیات و کلام خود از واژه‌های زشت و رکیک استفاده کند، در واقع فحاشی کرده است. انسان مؤمن همواره زبانش را از به‌کارگیری الفاظ زشت بازمی‌دارد. سیرهٔ بزرگان نیز بر همین امر بود که نه